



تفکر آشتیانی عین فلسفه بود

همین ابتدا بگویم که حرف قابل ذکری درباره حاج ملا هادی سبزواری و مرحوم سید جلال‌الدین آشتیانی آماده نکرده‌ام. بنابراین می‌خواهم خاطره بگویم، یکی از غنیمت‌های زندگی من آشنایی با استاد آشتیانی در نیم قرن پیش است، ایشان تا زمان حیاتشان با بنده ارتباط داشتند و قرار بود از مشهد به تهران بیایند و در همین مؤسسه حکمت و فلسفه به فعالیت‌های خود ادامه دهند که دیگر این امر فراهم نشد.

ایشان قرار بود یک متن فلسفه اسلامی به زبان امروز خطاب به دانشجویان دانشگاه‌ها بنویسند، چون ما چنین چیزی نداریم، بنابراین تصور کردند که بنده می‌توانم معاونشان باشم اما من مطرح کردم که همین سؤالاتی که از ایشان پرسیدم برای متن نامه خوب است. زمانی که ایشان مشهد بودند برای من نامه می‌نوشتند و من هم پاسخ می‌دادم. در نظر بگیرید که شخصیتی همچون کانت یازده سال برای دوستانش نامه نوشت و چند و چون شرایط نگارش کتاب جدید گفت و پس از یازده سال کتاب «عقل محض» منتشر شد. مرحوم آشتیانی با من معمولاً نامه نگاری می‌کرد و در نامه‌هایش به مباحث مهمی از فلسفه اسلامی اشاره می‌کرد. یکی از نامه‌ها را امروز آورده‌ام تا برای شما بخوانم. این نامه تأییدیه‌ای است که ایشان چه وقتی برای نامه با دقت نوشتن می‌گذاشتند، به اعتقاد من شرح این چند سطر یک کتاب قطور می‌شود البته بنده توضیح اضافی برای نامه نیاز نداشتم. بنابراین مقام ایشان والا بود آنقدر که کربن او را ملاصدرای زمان دانسته بود. بنده 50 سال پیش در خانه یک دوست مشترک که مرحوم هم شدند با ایشان آشنا شدم، به محض اینکه ایشان شنیدند من دانشجوی فلسفه هستم اعتراض خود را به کانت آغاز کرد البته من در مقام دفاع از کانت نبودم ولی با اعتراض او هم موافق نبودم، بنابراین بحث کردیم و با اینکه اختلاف سنی کمی داشتیم اما ایشان در مقام استاد من بودند و بحث ما بی‌نتیجه باقی ماند چون من جوان تلخی بودم و ایشان هم با فلسفه زندگی می‌کردند نه اینکه فقط کتاب و درس بخوانند و شغلی این باشد. همیشه فکر می‌کنم توجه چنین شخصیت جذاب و شیرین‌زبانی به فلسفه خیلی جالب بود من چه کاره بودم که از کانت دفاع کنم؟ من هم دانشجو بودم با ایشان بحث

کردم بهرحال ایشان کانت را از سیر حکمت در اروپا شناخته بود البته من نمی‌خواهم بگویم آنچه خوانده غلط است اما نمی‌توانسته هم تا این اندازه راجع به کانت اظهارنظر کند. به هر حال بحث آن روز به ارادت ما و لطف ایشان تبدیل شد تا زمانی که ایشان تصمیم گرفتند به تهران بیایند و کتاب فلسفه اسلامی را بنویسند حتی حدود آن را نیز تعیین کرده بودند که البته نشد! آنچه برای من مهم است، این زنده بودن فلسفه در استاد آشتیانی است او با فلسفه زندگی می‌کرد ما به ایشان نیاز داریم بنابراین کار آشتیانی عین فلسفه بود. یک باری هم یاد می‌آید که ایشان مرا به دانشکده الهیات دانشگاه مشهد دعوت کرده بودند. آنجا درباره غزالی گفتم که او شخصیت مهمی است حتی تهافت‌المفلسفه او را توضیح دادم. پس از جلسه آشتیانی به من گفت که صحبت‌هایت خیلی خوب بود اما آن جمله‌ای که راجع به غزالی گفتم و حکمی هم درباره او کردند که نمی‌توانم تکرار کنم! خیلی از حرف‌های او را نمی‌توان در مجلسی تکرار کرد! خلاصه من به ایشان گفتم که من یک دیدی دارم و شما هم دید دیگری من تاریخ فلسفه اسلامی را می‌بینیم و شما فلسفه اسلامی را! برای ایشان حرف من قابل رد یا تأیید نبود ایشان اهمیتی به این نوع حرف‌ها نمی‌داد.

مرحوم آشتیانی تهافت‌المفلسفه غزالی را سراسر مخالفت و اعراض از فلسفه می‌دانستند و قبول نداشتند که غزالی راهی را در فلسفه باز کرده باشد به من هم می‌گفتند که باید فکرم را اصلاح کنم اما من نتوانستم! در نهایت بنده سال‌ها به مرحوم آشتیانی ارادت داشتم و محضر ایشان درس آموختم خودم را ملامت می‌کنم که انسان لالایی بودم و نتوانستم نامه‌های ایشان را گردآوری کنم وگرنه اکنون یک کتاب می‌شد.